

## تحلیل انتقادی مدخلیت بدعت در جرح و تعدیل روایان از دیدگاه اهل سنت

دکتر علی حاجی خانی<sup>۱</sup>  
 دکتر کاووس روحی برندق<sup>۲</sup>  
 دکتر عباس مصلائی پور<sup>۳</sup>  
 نوروز امینی<sup>۴</sup>

### چکیده

اخذ روایت از روایان مذاهب مخالف، در هر یک از مذاهب اسلامی چارچوب‌های ویژه‌ای دارد. از دیرباز، عالمان هر مذهب، بر اساس اصول جرح و تعدیل و با در نظر گرفتن میزان تأثیر مذهب راوی در محتوای روایات او، قواعدی را برای گزارش و اخذ روایات روایان مذاهب دیگر وضع نموده‌اند. منابع اهل سنت، برای اخذ روایات روایان غیرسنی، از قاعده‌ای کلی، به نام بدعت نام برده‌اند. اما آیا این ملاک از کارایی لازم در ارزیابی روایان مذاهب مخالف اهل سنت برخوردار است؟ این پژوهش میزان مدخلیت بدعت در جرح راوی و مهم‌ترین اشکالات وارد بر آن را بررسی می‌کند. وجود ابهام‌های راهبردی در تعریف بدعت و تعیین مصادیق آن و ناتوانی قاعده بدعت در ضابطه‌مند ساختن روایت از روایان مذاهب مخالف در مقام عمل، از مهم‌ترین اشکالات این قاعده است.

کلیدواژه‌ها: رجال اهل سنت، بدعت، جرح و تعدیل، شروط راوی، فساد مذهب.

### طرح مسأله

مسأله روایت از روایان مذاهب مخالف، از نخستین سال‌های شکل‌گیری دانش جرح و

۱. استادیار دانشگاه تربیت مدرس تهران ([ali.hajikhani@modares.ac.ir](mailto:ali.hajikhani@modares.ac.ir)).

۲. استادیار دانشگاه تربیت مدرس ([k.roohi@modares.ac.ir](mailto:k.roohi@modares.ac.ir)).

۳. دانشیار دانشگاه امام صادق ([amusallai@yahoo.com](mailto:amusallai@yahoo.com)).

۴. نویسنده مسئول) دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس تهران ([n.amini@modares.ac.ir](mailto:n.amini@modares.ac.ir)).

تعدیل، مورد توجه اندیشمندان مسلمان بوده است. این موضوع در منابع سنی تحت عنوان روایت از اهل بدعت بحث شده است. ایشان، هرراوی ای را که اهل بدعت باشد، تضعیف کرده و روایت از او را جایز ندانسته‌اند. با این حال، نشانه‌هایی از عدول از این قاعده کلی و مشهور در منابع سنی موجود است؛ چنان که در مواردی بین تشیع و رافضی بودن فرق گذاشته‌اند. در مواردی نیز راویان شیعی را بنا به دلایلی چون عدم تعرض به بزرگان توثیق کرده‌اند؛ چنان که ابان بن تغلب شیعی را به خاطر عدم تعرضش به بزرگان و صدوق بودنش پذیرفته و بیش از صد روایت از او در منابع خود آورده‌اند؛ با این که در باره ابان در منابع رجال سنی، هم توثیق<sup>۵</sup> و هم تضعیف<sup>۶</sup> گزارش شده است. در صحیح مسلم،<sup>۷</sup> مسند احمد،<sup>۸</sup> سنن ابی‌داود،<sup>۹</sup> سنن الترمذی<sup>۱۰</sup> و سایر منابع اهل سنت بارها به روایات او اشاره شده است که نشان از اعتماد ایشان به روایات او دارد. ابونصر بخاری نیز در کتاب خود از ابن ابی عمیر شیعی روایت آورده است.<sup>۱۱</sup> بر این اساس، این پرسش پیش می‌آید که دلیل عدول مکرر از این قاعده در منابع سنی چیست؟ و آیا این رویگردانی‌های مکرر از قاعده، به دلیل ضعف‌ها و اشکالات عمده آن نیست؟ آیا این قاعده می‌تواند جامع همه مسائل مربوط به اخذ روایت از راویان مذاهب مخالف اهل سنت باشد؟ ایرادات اساسی این قاعده - که کارآمدی آن را در بوته تردید می‌افکند - کدام است؟ به نظر می‌رسد این بررسی می‌تواند به استنباط قواعد جدیدی از علم رجال کمک کند تا عالمان سنی بتوانند در پرتو آن بخش زیادی از احادیث مذاهب مخالف را احیا کرده و در شمار روایات صحیح بنشانند. بررسی چند و چون اخذ روایت از راویان مذاهب مخالف در میان عالمان اسلامی چندان قدمتی ندارد و این موضوع تقریباً از موضوعات روزآمد و نوظهور به شمار می‌رود. تنها چند اثر انگشت‌شمار، همه آن چیزی است که در این زمینه به سامان رسیده است که مهم‌ترین آن‌ها رساله‌ای است با عنوان «جایگاه اعتقاد در ارزیابی راویان از دیدگاه اهل سنت» به قلم محسن افضل‌آبادی که در سال ۱۳۹۳ در حوزه علمیه قم سامان یافته است. این اثر، هر چند مسأله را از زاویه نگاه

۵. الجرح والتعدیل، ج ۲، ص ۲۹۷؛ الثقات، ص ۲۵۹.

۶. الضعفاء الکبیر، ج ۱، ص ۳۶؛ الکامل، ج ۱، ص ۳۸۹.

۷. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۵ و ۸۰.

۸. مسند احمد، ج ۱، ص ۴۱۰.

۹. سنن ابوداود، ج ۱، ص ۱۴۸ و ۲۴۶.

۱۰. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۴۳.

۱۱. سرالسلسله العلویه، ص ۵۹.

اهل سنت مورد نقد و بررسی قرار داده، ولی چندان روی آسیب‌ها و نقدهای وارد بر قاعده بدعت (موضوع مقاله حاضر) متمرکز نشده است. از این رو، به نظر می‌رسد موضوع پژوهش حاضر در نوع خود بدیع است.

## بحث و بررسی

### ۱. مفهوم‌شناسی بدعت از دیدگاه اهل سنت

در منابع اهل سنت، مخالفان عقیدتی با عنوان «اهل الأهواء» یا «مبتدعه» شناخته می‌شوند. واژه «هوی» در لغت به معنای عشق<sup>۱۲</sup> و در عرف متشرعه به معنای عمل بر مبنای تمایلات نفسانی است.<sup>۱۳</sup> که این کاربرد تقریباً حالت حقیقت به خود گرفته است.<sup>۱۴</sup> بنا بر این، منظور از «اهل اهواء» گروه‌هایی است که تحت تأثیر تمایلات نفسانی، از مسیر مستقیم خارج و به عقاید انحرافی گرایش یافته‌اند. ضرورت پیروی از سنت و دوری‌گزینی از بدعت، امری است که قرآن و سنت و عالمان دین پیوسته بدان سفارش کرده‌اند و می‌توان گفت که مبارزه با بدعت از اصول مسلم و مشترک اسلامی است، اما آنچه که در این میان اختلاف‌زا است، تعیین مصادیق بدعت است که بازپژوهی معنای اصطلاحی آن را بیش از پیش توجیه می‌کند.

#### ۱-۱. بدعت در لغت

بدعت از ریشه «بدع»، آن‌گونه که ابن فارس اشاره دارد، دارای دو اصل معنایی است که یکی به معنای هر چیز تازه‌ای است که برای نخستین بار و بدون نمونه پیشین پدید آید و دیگری به معنای انقطاع و جدا شدن است<sup>۱۵</sup> و از همین روست که قرآن کریم، خداوند متعال را «بدیع» خوانده است؛ زیرا موجودات را بدون نمونه قبلی آفریده است.<sup>۱۶</sup> تقریباً همه لغت‌شناسان با ابن فارس در تعریف این واژه هم‌رأی هستند؛<sup>۱۷</sup> جز این که برخی به معنای

۱۲. العین، ج ۴، ص ۱۰۴.

۱۳. مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۴۹.

۱۴. ظاهراً این معنا از آیاتی چون «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» (سوره نازعات، آیه ۴۰)، «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (سوره نجم، آیه ۳) و «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (سوره جنائیه، آیه ۲۳) اخذ شده است.

۱۵. معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۰۹.

۱۶. ظاهراً آیه «وَمَا كُنْتُ بِدْعًا مِنْ الرُّسُلِ» (سوره احقاف، آیه ۹) و «رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا» (سوره حدید، آیه ۲۷) نیز به همین معنا اشاره دارد.

۱۷. العین، ج ۴، ص ۱۰۵؛ الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۳۷؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۲؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۲۷۰.

اصطلاحی آن نیز اشاره کرده‌اند که همان ایجاد امری در دین بعد از اکمال آن یا به معنای عقاید و اعمالی است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وجود آمده است.<sup>۱۸</sup>

## ۲-۱. بدعت در اصطلاح

در باره معنای اصطلاحی بدعت میان دانشمندان اهل سنت، اختلاف نظر وجود دارد. شاید بتوان همه این دیدگاه‌ها را ذیل چند دیدگاه کلی زیر دسته بندی کرد:

### ۱-۲-۱. بدعت به معنای هر چیز فاقد ریشه قرآنی و روایی

مشهور در میان اهل سنت این است که بدعت را به معنای هر چیز فاقد ریشه قرآنی و روایی می‌دانند.<sup>۱۹</sup> بر اساس این معنا هر بدعتی لزوماً ناپسند نیست، بلکه بدعت می‌تواند پسندیده یا ناپسند باشد؛<sup>۲۰</sup> چنان که نماز تراویح را - که از ساخته‌های عمر بوده<sup>۲۱</sup> - از نمونه‌های بدعت پسندیده به شمار آورده‌اند.<sup>۲۲</sup> ابن رجب حنبلی بر این باور است که برخی امور ظاهراً در دین تازگی دارد، اما از آن جا که ریشه‌ای دینی دارد، بدعت به شمار نمی‌رود؛ هر چند معنای لغوی بدعت بر آن صادق باشد.<sup>۲۳</sup> شافعی معتقد است امور جدید بردو نوع است: نوع اول که مخالف کتاب و سنت و اجماع است، پس این بدعت ضلالت و مذموم است؛ اما دسته دوم، اموری است که مخالفی در کتاب و سنت و اجماع ندارد. پس آن غیرمذموم است.<sup>۲۴</sup> ابن تیمیّه، عینی و طریحی نیز بر همین معنا پای فشرده‌اند.<sup>۲۵</sup> فاروق حماده می‌نویسد:

بدعت هرگونه کاستن یا افزودن در دین یا سخنی است که گوینده آن سخنش یا فعلش را به صاحب شریعت و نمونه‌های پیشین و اصول استوار آن مستند نکند.<sup>۲۶</sup>

۱۸. قاموس المحيط، ص ۹۰۶؛ تاج العروس، ج ۵، ص ۲۷۰.

۱۹. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۳۵ و ۲۸۷؛ الفتح المبین بشرح الاربعین، ص ۲۲۱؛ الاحکام، ج ۱،

ص ۱۴۷؛ النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲۰. الجرح و التعديل، ص ۱۱۱.

۲۱. الاستذکار، ج ۲، ص ۶۵.

۲۲. الموطأ، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲۳. جامع العلوم و الحكم، ص ۱۶۰.

۲۴. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

۲۵. مجموعه الفتاوی، ج ۴، ص ۱۰۷؛ عمدة القاری، ج ۲۵، ص ۳۷؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲۶. المنهج الاسلامی فی الجرح و التعديل، ص ۲۹۴.

### ۲-۲-۱. بدعت به معنای هر چیز فاقد ریشه در شریعت و دارای رنگ دینی

شاطبی قید دیگری بر معنای فوق افزوده است. او می نویسد:

بدعت ایجاد طریقتی اختراعی در دین است که با شریعت شبیه است؛ به گونه ای که هر آنچه از عمل به طریقت شرعیه اراده می شود، از انجام این عمل ساختگی نیز اراده شود.<sup>۲۷</sup>

از دیدگاه او بدعت عملی است که رنگ دینی داشته باشد و گرنه بدعت به شمار نمی رود.

### ۳-۲-۱. بدعت به معنای هر چیز فاقد سابقه در عصر پیامبر و صحابه

برخی عالمان اهل سنت، بدعت را به معنای هر امری می دانند که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه سابقه نداشته باشد. سیوطی،<sup>۲۸</sup> ابوشهبه،<sup>۲۹</sup> فیروزآبادی<sup>۳۰</sup> و نووی<sup>۳۱</sup> را می توان از این جمله قلمداد کرد. بر مبنای این تعریف هر عمل و عقیده ای که در عصر پیامبر و صحابه سابقه نداشته باشد، بدعت محسوب می شود.

### ۴-۲-۱. بدعت به معنای هر چیز مخالف شریعت

برخی عالمان در تعریف بدعت، بر اصل مخالفت عمل یا عقیده با شریعت، پای فشرده اند؛ بدین معنا که بدعت هر آن چیزی است که با شریعت مخالف باشد. بر اساس این تعریف، اگر عملی در شریعت ریشه نداشته، اما با آن مخالف نباشد، بدعت تلقی نمی شود.<sup>۳۲</sup>

### ۳-۱. ارزیابی تعاریف

به نظر می رسد برخی از تعاریف یادشده جامع و مانع نیست؛ برای نمونه، تعریف اول، تنها دربرگیرنده بدعت تعبدی و اعتقادی است و سایر انواع بدعت را شامل نمی شود. توضیح این که بدعت انواع مختلفی چون بدعت لغوی، شرعی، اعتقادی و تعبدی دارد. از این رو،

۲۷. الموافقات، ج ۴، ص ۴؛ الاعتصام، ج ۱، ص ۵۱.

۲۸. مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۵۳.

۲۹. الاجتهاد فی علم الحدیث، ص ۱۸۰.

۳۰. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۶.

۳۱. شرح صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۹۸.

۳۲. الامر بالاتباع والنهی عن الابتداء، ص ۲۴؛ الفتح المبین بشرح الاربعین، ص ۲۲۱؛ مجموعة الفتاوی، ج ۴، ص ۱۰۷.

هر تعریفی که از آن ارائه دهیم، باید بتواند همه این انواع را شامل شود (جامعیت) و امور خارج از این را هم از تعریف بزدايد (مانعیت)؛ در حالی که تعاریف دسته اول، برای مثال در بعد لغوی، فاقد مانعیت است. از این روست که در نتیجه این تعریف، یافتن مصادیق دشوار می‌شود. این تعریف تنها ناظر به معنای شرعی بدعت است که دو حوزه عقاید و افعال تعبدی را شامل می‌شود؛ هر چند تلاش شده تا مانع اغیار باشد. تعریف شاطبی که شامل دو قید «رنگ دینی داشتن» و «مبالغه در تعبد» است، فاقد شرایط لازم تعریف است؛ زیرا قید «رنگ دینی داشتن» ناظر به انگیزه و روش بدعت‌گذار است نه تعریف بدعت؛ زیرا هر کس، بدعتی می‌آفریند، تلاش می‌کند بدان رنگ و بوی دینی دهد تا زمینه‌های پذیرش آن را در میان متدینان فراهم سازد و این به حوزه روش ترویج بدعت یا انگیزه‌های بدعت‌گذار مربوط است. تعریف سوم نیز به دلیل دخالت دادن یک زمان مبهم در تعریف، مانعیت لازم را ندارد؛ زیرا در این تعریف، این پرسش مطرح می‌شود که به طور دقیق نقطه پایان عهد صحابه کدام زمان است؟ برای مثال خوارج - که جزو فرق مبتدعه تلقی می‌شوند - در زمان حکومت امام علی علیه السلام (عهد صحابه) به وجود آمد. لذا بر مبنای تعریف سوم، نمی‌توان این فرقه را جزو اهل بدعت دانست. تعریف پنجم هم که مخالفت با شریعت را در تعریف داخل کرده‌اند، راه به جایی نمی‌برد و دارای جامعیت لازم نیست؛ زیرا اغلب فرقی که تحت عنوان اهل بدعت معرفی شده‌اند، عقاید خود را به قرآن و سنت (به عنوان منابع شریعت) مستند می‌کنند. بنا بر این، این تعریف هم چندان دقیق نیست. به نظر می‌رسد هر تعریفی که بخواهد برای بدعت ارائه شود، باید بر اساس معنای لغوی آن، دارای معانی شش‌گانه ابتدائیت، انشا، اختراع و حدوث باشد. تا بتواند هم جامع و هم مانع باشد؛ در حالی که در تعاریف پنج‌گانه یادشده، بعضی از این امور مغفول مانده است.

## ۲. حکم روایت از مبتدعه نزد اهل سنت

حکم روایت از مبتدعه نزد اهل سنت، از قبول مطلق تا رد مطلق متغیر است. عده‌ای از عالمان سنی بدعت راوی را در روایت او دخیل نمی‌دانند؛ در حالی که عده‌ای دیگر، به صرف بدعت‌گذار بودن راوی، روایتش را انکار می‌کنند و گروهی دیگر نیز با شروطی خاص، روایت بدعت‌گذار را می‌پذیرند. گفتنی است اهل سنت، بدعت را بردو گونه بدعت مکفره و بدعت مفسقه می‌دانند و معتقدند بدعت مکفره بدعتی است که مستلزم انکار امری از ضروریات دین است، در حالی که بدعت مفسقه به انکار ضروریات دین

## ۱-۲. قبول مطلق روایات مبتدعه

برخی عالمان مدخلیتی برای بدعت در نقل روایت، قایل نیستند. به باور ایشان، روایت راوی بدعت‌گذار - حتی در صورتی که بدعتش مکفوه باشد - در صورت وجود سایر شرایط از قبیل عدالت و ضبط، پذیرفته می‌شود.<sup>۳۴</sup> دلیل ایشان این است که هر طایفه‌ای از طوایف مسلمانان، مخالفان خود را بدعت‌گذار تلقی می‌کنند و اگر قرار باشد بر این قاعده گردن نهیم، در این صورت بازار تکفیر داغ می‌شود و هر کسی، روایات دیگری را به بهانه بدعتش انکار می‌کند که نتیجه این امر از دست رفتن روایات خواهد بود.<sup>۳۵</sup>

## ۲-۲. رد مطلق روایات مبتدعه

ابن مبارک، ثوری، مالک، ابن عیینه، حمیدی، یونس بن ابی اسحاق، علی بن حرب، قاضی ابوبکر باقلانی و قاضی عبدالجبار از طرفداران رد مطلق روایات مبتدعه هستند.<sup>۳۶</sup> بر اساس این دیدگاه روایت بدعت‌گذار، مطلقاً پذیرفته نیست؛ با وجود تضعیف این دیدگاه،<sup>۳۷</sup> سیوطی برای آن، ادعای اجماع کرده است؛ هر چند وی قول به تفصیل در باره روایت از مبتدعه را به انصاف نزدیک‌تر می‌داند.<sup>۳۸</sup> اصلی‌ترین دلایل این گروه این است که نقل از بدعت‌گذار، ترویج عقاید او و مستلزم یادکرد او است؛ در حالی که ترک یاد بدعت‌گذار برای فراموش شدن بدعتش در میان امت، واجب است و رد روایات مبتدعان به بایکوت شدن ایشان در جامعه منجر می‌شود.<sup>۳۹</sup> علاوه بر این، در نقل روایت، تفاوتی بین فاسق و کافر نیست و اتفاقاً فُسَاقِ اولی هستند که خبرشان پذیرفته نشود؛ زیرا فسق از کفر قبیح‌تر و تعصب فساق در عقاید خود، آشکارتر است.<sup>۴۰</sup> لذا، هیچ بدعت‌گذاری از دروغ‌گویی ایمن

۳۳. حاشیه ابن قطلوبغا علی شرح نخبة الفکر، ص ۹۹.

۳۴. الايضاح والتكمیل علی ضوابط الجرح والتعديل، ص ۲۱۸؛ الكفایه فی علم الروایه، ص ۱۹۵؛ حاشیه لقط الدرر بشرح بشرح متن نخبة الفکر، ص ۱۰۳؛ الاقتراح فی بیان الاصطلاح، ص ۲۹۲.

۳۵. حاشیه ابن قطلوبغا علی شرح نخبة الفکر، ص ۹۹.

۳۶. الكفایه فی علم الروایه، ص ۱۹۴؛ مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۵۹؛ جواهر الاصول فی علم حدیث الرسول، ص ۵۹؛ المدخل الی دراسة، ص ۱۳۴.

۳۷. حاشیه ابن قطلوبغا علی شرح نخبة الفکر، ص ۱۰۰.

۳۸. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، ص ۵۴۳.

۳۹. مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۵۹؛ حاشیه ابن قطلوبغا علی شرح نخبة الفکر، ص ۱۰۰.

۴۰. حاشیه لقط الدرر بشرح متن نخبة الفکر، ص ۱۰۲.

نیست.<sup>۴۱</sup> بنا براین، سزاوار است که هم بدعت گذاران و هم روایاتشان طرد شود. مخالفان این دیدگاه در مقام پاسخ به ادعاهای یادشده، بردو امر تأکید کرده‌اند: نخست این که این امر مستلزم رد روایات جمیع طوائف و به تبع آن باعث از بین رفتن روایات می‌شود.<sup>۴۲</sup> دیگر این که صاحبان صحاح، با وجود دقت نظرشان در انتخاب روایات، از مبتدعان حدیث نقل کرده‌اند و این امر دلیلی بر جواز نقل روایات مبتدعان است.<sup>۴۳</sup>

### ۲-۳. قول به تفصیل در نقل از مبتدعه

گروه‌هایی دیگر از عالمان سنی، در نقل روایت از مبتدعه، قایل به تفصیل شده‌اند. اما در میان کسانی هم که قایل به تفصیل شده‌اند، وحدت نظر وجود ندارد و هر گروه، عاملی را در پذیرش یا رد روایات مبتدعان، دخیل دانسته‌اند.

### ۲-۳-۱. قبول روایت مبتدع غیرداعی

دیدگاه جمهور اهل سنت این است که روایت مبتدعی که بدعتش را تبلیغ نکند، پذیرفته است.<sup>۴۴</sup> در جملات احمد بن حنبل، ابن معین، ابن مبارک، ابن مهدی، ابن قتیبه و نووی نشانه‌هایی از گرایش به این دیدگاه وجود دارد.<sup>۴۵</sup> ابن مبارک، در پاسخ به سؤالی در باره دلیل روایتش از سعید و هشام دستوائی و ترک روایتش از عمرو بن عبید - با این که هر سه بریک عقیده بودند - می‌گوید:

این برای آن است که سعید و هشام بدعت خود را تبلیغ نمی‌کردند، اما عمرو بن عبید مبلغ بدعت خود بود.<sup>۴۶</sup>

مهم‌ترین دلیل این گروه، این است که مبتدع مبلغ، پیوسته در تلاش است تا افراد بیشتری را با عقیده خود همراه کند و در این راه چه بسا به تحریف روایات روی بیاورد تا زمینه‌های پذیرش بدعت خویش را در میان مردم فراهم سازد.<sup>۴۷</sup> ابن حبان و ابن صلاح

۴۱. مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۵۹.

۴۲. حاشیه لقط الدرر بشرح متن نخبة الفکر، ص ۱۰۲.

۴۳. جواهر الاصول فی علم حدیث الرسول، ص ۵۸.

۴۴. الاقتراح فی بیان الاصطلاح، ص ۲۹۴.

۴۵. مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۵۶ و ۱۵۹؛ تقریب التهذیب، ص ۲۱۶؛ تأویل مختلف الحدیث،

ص ۸۵؛ جواهر الاصول فی علم حدیث الرسول، ص ۵۸؛ حاشیه ابن قطلوبغا علی شرح نخبة الفکر، ص ۱۰۰؛ حاشیه

لقط الدرر بشرح متن نخبة الفکر، ص ۱۰۲؛ المدخل الی دراسة، ص ۱۳۶.

۴۶. میزان الاعتدال، ص ۳ و ۲۵۷؛

۴۷. حاشیه ابن قطلوبغا علی شرح نخبة الفکر، ص ۱۰۰؛ حاشیه لقط الدرر بشرح متن نخبة الفکر، ص ۱۰۲.



براین دیدگاه ادعای اجماع کرده‌اند<sup>۴۸</sup> که البته برخی، ادعای اجماع براین دیدگاه را نپذیرفته‌اند.<sup>۴۹</sup>

### ۲-۳-۲. قبول روایت مبتدع غیرداعی و غیرناصر مذهب

به باور جوزجانی، روایت مبتدع غیرداعی زمانی پذیرفته می‌شود که متن روایت، مؤید بدعت او نباشد.<sup>۵۰</sup> ابن حجر، این دیدگاه را تأیید کرده است و برخی، آن را نظر جمهور قلمداد کرده‌اند.<sup>۵۱</sup> برخی چون ابن دقیق براین باورند که اگر مبتدع، ثقه باشد و حدیث نیز جزاز طریق او وارد نشده باشد، در این صورت، مصلحت حدیث بر مصلحت طرد بدعت گذار مقدم می‌شود و به ناچار روایت چنین فردی پذیرفته می‌شود.<sup>۵۲</sup> ابن حبان شرط دیگری بر آن افزوده و معتقد است روایت مبتدع غیرداعی ای که روایتش ارتباطی با بدعت او ندارد، در صورتی که صدوق باشد، پذیرفته است.<sup>۵۳</sup>

### ۲-۳-۳. قبول روایت مبتدع غیرمستحل کذب

برخی چون شافعی، ابوحنیفه، ابن معین، علی بن مدینی و یحیی بن سعید براین باورند که روایت بدعت گذاری که دروغ‌گویی را در یاری رساندن به مذهبش جایز نداند، پذیرفته است.<sup>۵۴</sup> بر همین اساس است که شافعی، شهادت خطیبان را معتبر نمی‌داند.<sup>۵۵</sup>

### ۲-۳-۴. قبول روایت مبتدع مشمول بدعت مفسقه

برخی، بدعت را به دو نوع مکفره (ثقیله یا کبری) و مفسقه (خفیفه یا صغری) تقسیم کرده و روایت مبتدع مفسقه را قابل قبول می‌دانند.<sup>۵۶</sup> ذهبی، کسانی را که از ابوبکر و عمر (سلف

۴۸. مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۵۸.

۴۹. حاشیه ابن قطلوبغا علی شرح نخبه الفکر، ص ۱۰۱.

۵۰. المدخل الی دراسة، ص ۱۳۵.

۵۱. جواهر الاصول فی علم حدیث الرسول، ص ۵۸؛ حاشیه ابن قطلوبغا علی شرح نخبه الفکر، ص ۱۰۱.

۵۲. الاقتراح فی بیان الاصطلاح، ص ۲۹۴.

۵۳. همان، ص ۲۹۵.

۵۴. مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۵۶ و ۱۵۹؛ دراسات فی الجرح والتعديل، ص ۱۵۳؛ حاشیه لفظ الدرر بشرح متن نخبه الفکر، ص ۱۰۲.

۵۵. الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۹۴؛ شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۰؛ طبقات الشافعیه الکبری، ج ۲، ص ۱۶؛ فتح المغیث بشرح الفیه الحدیث، ج ۱، ص ۳۰۵.

۵۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۹؛ مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۵۶؛ المنتخب فی علم الحدیث، ص ۵۴.

صالح) بدگویی کنند، مشمول بدعت کبری دانسته و استناد به روایات ایشان را جایز ندانسته است.<sup>۵۷</sup> حتی برخی عالمان اهل سنت، شهادت این افراد را نیز قابل قبول نمی‌دانند.<sup>۵۸</sup> سیوطی بر این باور است که ابن معین این گونه بود؛ زیرا با معتدلان مرجئه کنار می‌آمد، اما غلات قدریه را ترک می‌کرد.<sup>۵۹</sup> به باور وی، ابن حجر نیز اگر چه در *نزهة النظر* از این قول عدول کرده، اما در *تهذیب و فتح الباری* بدان رجوع کرده است.<sup>۶۰</sup> با این حال، در قبول روایت مبتدع مفسقه اختلاف بسیار است: عده‌ای چون مالک، مطلقاً آن را رد می‌کنند؛ شافعی، ابن ابی لیلی و ثوری روایت چنین فردی را در صورتی که دروغ را جایز نداند، قبول می‌کنند؛ حتی اگر داعی و تبلیغ‌کننده بدعت خود باشد و عده‌ای چون احمد بن حنبل روایت چنین فردی را در صورتی که داعی نباشد، می‌پذیرند.<sup>۶۱</sup> خطیب بغدادی از گروهی یاد کرده است که مطلق روایات مبتدعان مشمول بدعت مفسقه را قبول می‌کنند.<sup>۶۲</sup> ابن دقیق نیز بر این دیدگاه است که روایت مبتدع مفسقه را در صورتی که امر متواتری از شرع را انکار نکند و همزمان دارای ضبط و ورع و تقوا باشد، می‌توان پذیرفت.<sup>۶۳</sup>

#### ۲-۳-۵. قبول روایت مبتدع غیرغالی

برخی عالمان، در تقسیم مبتدعان بر عنصر غلو تأکید کرده‌اند. به باور ایشان، روایت مبتدعی که اهل غلو است، پذیرفته نیست؛ چنان که ابن خزیمه، روایت عباد بن یعقوب را به خاطر غلو در بدعتش رد کرده<sup>۶۴</sup> و ابن اخرم، دلیل ترک روایت ابوالطفیل توسط بخاری را غلو و افراط او در تشیع دانسته است.<sup>۶۵</sup> برخی نیز بدعت را به دو دسته بدعت غلیظ و خفیف تقسیم کرده و بدعت‌هایی چون تهجم، رفض، قدر و خارجی‌گری را بدعت غلیظ و اموری چون ارجاء را بدعت خفیف دانسته‌اند.<sup>۶۶</sup> سیوطی بر اساس روایتی از احمد بن حنبل،

۵۷. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶.

۵۸. الاحکام، ج ۱، ص ۱۳۳.

۵۹. مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۵۶.

۶۰. همان.

۶۱. مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۵۷.

۶۲. همان، ص ۱۵۸.

۶۳. الاقتراح فی بیان الاصطلاح، ص ۱۹۵.

۶۴. مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۵۹.

۶۵. همان، ص ۱۶۰.

۶۶. مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، ص ۱۶۰.

بدعت را بر سه دسته غلیظ، متوسط و خفیف تقسیم کرده و روایت از مبتدع مشمول بدعت غلیظ را به طور کلی ممنوع و روایت از مبتدع مشمول بدعت متوسط را در صورتی که داعی نباشد، جایز و نقل روایت از مبتدع مشمول بدعت خفیفه را به طور مطلق جایز می‌داند.<sup>۶۷</sup>

### ۳. اشکالات وارد بر قاعده بدعت

مطالعه دقیق نظریه بدعت و دیدگاه‌های گوناگون در باره آن و همچنین بررسی منابع حدیثی اهل سنت و مطالعه موردی برخی جرح و تعدیل‌های انجام شده در منابع رجالی و حدیثی اهل سنت، نشان از آن دارد که کلیت این قاعده، با تمامی شقوق و حالت‌های گوناگون آن، خدشه پذیر است؛ به گونه‌ای که هریک از دیدگاه‌های فوق، از جهتی مخدوش است و نمی‌تواند به عنوان معیاری دقیق در ارزیابی روایان و روایات آنان مورد استناد و ملاک عمل قرار گیرد. مهم‌ترین اشکالات وارد بر کلیت این قاعده و شقوق مختلف آن در ادامه از نظر می‌گذرد.

#### ۳-۱. عدم وضوح تعریف بدعت

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین اشکال قاعده بدعت، عدم وضوح در تعریف بدعت است. این مشکل به قدری جدی است که باعث بروز اختلاف نظرهای بسیاری میان عالمان و محدثان سنی شده است؛ به حدی که گاه در باره یک راوی اظهار نظرهای متناقضی شده؛ تا جایی که شخصی چون عمران بن حطان - که از خوارج بوده و ابن ملجم را مدح نموده و یکی از بزرگ‌ترین مبلغان مذهب خروج بوده - توثیق شده<sup>۶۸</sup> و در مقابل، روایان بسیاری تنها به دلیل نقل یک روایت در فضایل اهل بیت، مورد قدح و طعن قرار گرفته‌اند. شریک بن عبدالله، در یک موضع، به دلیل نقل روایتی در شأن امیرمؤمنان، تضعیف شده و هم‌در جای دیگر، هنگامی که حدیثی در فضیلت خلفا نقل می‌کند، حدیثش به عنوان یک امر مسلم پذیرفته می‌شود.<sup>۶۹</sup> عدم وضوح تعریف بدعت، باعث تداخل انگیزه‌های شخصی و مذهبی در ارزیابی روایان می‌شود که به خودی خود، هریک از این انگیزه‌ها می‌تواند اعتبار جرح و تعدیل یک رجالی را زیر سؤال ببرد.

۶۷. همان.

۶۸. الامام البخاری و منهجه فی الجرح والتعدیل، ص ۱۱۵.

۶۹. الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۱۰.

### ۳-۱-۱. تداخل اختلافات شخصی در قاعده بدعت

از آن جا که تعریف روشن، دقیق و واحدی از بدعت در دین توسط عالمان اهل سنت ارائه نشده، هر یک از عالمان و رجالیان، به مجرد اختلاف نظر با یک راوی، او را به بدعت گذاری در دین متهم کرده و روایات او را انکار کرده اند. ابن دقیق می نویسد:

یکی از آفت های علم جرح و تعدیل - که بدترین آفت های آن است - اظهار نظر رجالیان و محدثان در باره روایان حدیث بر اساس هوی و هوس و غرض و تعصب است. این امری است که هر چند متقدمان از آن منزه بودند، اما در میان متأخران کم نیست و چه بسا فردی از شخصی متقی دچار غضب شده و در باره او الفاظی به کار برده است که سزاوار او نیست.<sup>۷۰</sup>

هر چند سخاوی تلاش می کند تا عذری برای این کار بتراشد و در این زمینه به مشهوره «حبک الشی یعمی و یصم» استناد می کند و سعی می کند این گونه قضاوت های نادرست را امری غیر عمدی جلوه دهد،<sup>۷۱</sup> با این حال می توان حدس زد که همین قضاوت های به ظاهر غیر عمد، تا چه اندازه می تواند در ارزیابی روایات اثرگذار باشد؛ برای مثال نسائی، احمد بن صالح مصری معروف به ابن الطبری را با الفاظی چون «لیس بثقه و لامأمون ترکه محمد بن یحیی و رماه یحیی بن معین بالکذب» قدح کرده است، در حالی که ابویعلی خلیلی معتقد است همه حفاظ متفق القول اند که سخن نسائی در باره ابن الطبری از روی تعصب است. ذهبی می نویسد:

او با این سخنش در باره ابن الطبری خودش را به زحمت انداخته است، در حالی که همه مردم در باره وثاقت ابن الطبری هم داستان اند. سبب جرح او توسط نسائی ماجرای بوده که بین آن دو رخ داده است: ابن الطبری هرگاه می خواست برای کسی حدیث نقل کند، اول در باره او پرس و جومی کرد. زمانی که نسائی به مصر می رود. به همراه عده ای از اهل حدیث نزد ابن الطبری می رود و ابن الطبری - که پیش تر در باره نسائی پرس و جو کرده بود و دیدگاه مثبتی نسبت به وی نداشت - از پذیرفتن او خودداری کرد. این بود که نسائی از او ناراحت شد و از آن پس علیه او حرف می زد.<sup>۷۲</sup>

۷۰. الاقتراح فی بیان الاصطلاح، ص ۲۸۸.

۷۱. المقدمة، ص ۳۵۲.

۷۲. طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۶؛ تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۴۹۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۰۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۱،

حماد، هنگامی که در باره طاوس، عطاء و مجاهد اظهار نظر می‌کند، می‌گوید:

عطاء، طاوس و مجاهد را ملاقات کردم و دانستم که بچه‌های شما و حتی بچه‌های بچه‌های شما از آن‌ها داناترند.

مغیره در ارزیابی این سخن حماد می‌نویسد:

این سخن حماد، ظلم به آن سه تن است، در حالی که ابوحنیفه در باره عطاء می‌گوید: من فردی برتر از عطاء نمی‌شناسم.<sup>۷۳</sup>

اعمش می‌گوید:

نزد شعبی سخن از ابراهیم نخعی شد، شعبی گفت: آن اعور همانی است که شب از من فتوا می‌پرسید و روز به مردم فتوا می‌داد. وقتی این سخن را به ابراهیم گفتم، گفت: آن دروغ‌گواز مسروق چیزی نشنیده بود و پیوسته سخنان خود را به او منتسب می‌کرد. این در حالی است که ابوعمر می‌گوید: حاشا که شعبی دروغ گفته باشد، او امامی بزرگوار بود و نخعی هم در علم و جلالت و دینداری مثل او بود و من گمان می‌کنم که این اتهام کذب به شعبی جزای آن اتهامی بود که شعبی به حارث همدانی زد و او را کذاب معرفی کرد؛ به خاطر این که او در محبت علی افراط می‌ورزید و او را بر دیگران برتری می‌داد و از همین رو بود که شعبی او را دروغ‌گو خواند؛ زیرا شعبی، ابوبکر و عمر را برتر از علی می‌دانست.<sup>۷۴</sup>

ملاحظه می‌شود که یک اختلاف شخصی - که از یک اختلاف عقیدتی دیگر ناشی شده است - چگونه در ارزیابی روایان به سهولت خود را بروز داده است. به همین دلیل است که مالک بن دینار می‌گوید:

سخن علما و قراء در هر موضوعی پذیرفته می‌شود؛ جز در باره همدیگر؛ زیرا آنان بیش از دیگران به همدیگر رشک می‌ورزند.<sup>۷۵</sup>

این مسأله حتی در میان صحابه هم بروز داشت؛ چنان که عایشه، مالک و ابوسعید خدری را - تنها به این دلیل که در ماجرای علی عایشه شهادت داده بودند - متهم می‌کرد

ص ۳۹؛ مقدمة فتح الباری، ص ۳۸۶.

۷۳. جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۵۳.

۷۴. همان، ج ۲، ص ۱۵۲.

۷۵. همان، ج ۲، ص ۱۵۱.

که آن دو چیزی از حدیث پیامبر نمی دانند و هر چه می گویند، دروغ بافی است.<sup>۷۶</sup> برخی عالمان نیز تحت تأثیر آرای دیگران، افرادی را نشناخته، قدح می کردند؛ چنان که از مالک پرسیدند: چرا محمد بن اسحاق را تکذیب می کنی؟ گفت: به خاطر این که هشام بن عروه، او را تکذیب می کرد.<sup>۷۷</sup> ابن معین، شافعی را تضعیف می کرد. وقتی به ابن حنبل خبر دادند، گفت: یحیی بن معین، شافعی را از کجا می شناسد؟ او شافعی را نمی شناسد و هر کس که چیزی را شناسد، با آن دشمنی ورزد. او حق ندارد در باره شافعی نظر دهد. ابو عمرو می گوید: احمد راست می گفت. ابن معین، شافعی را نمی شناخت.<sup>۷۸</sup> آنچه گفته آمد، تنها نمونه ای از دخالت دادن اختلافات و حسادت های شخصی در ارزیابی روات، زیر چتر قواعد ناکارآمد و مبهمی چون بدعت است.

### ۳-۱-۲. تداخل اختلافات مذهبی در قاعده بدعت

پیامد دیگر ابهام در تعریف بدعت، سهولت دخالت دادن اختلافات مذهبی در جرح و تعدیل افراد است که منشأ بسیاری از تکفیرها و تبدیع ها است.<sup>۷۹</sup> البته ابن دقیق بسامد این اقدام و تأثیر آن را در جرح و تعدیل در میان عالمان متقدم اندک قلمداد می کند، اما ابن حجر معتقد است که در این موضوع بین عالمان متقدم و متاخر تفاوتی نیست و این مسأله ای است که هم در میان متقدمان و هم در میان متاخران به وفور شایع بوده است.<sup>۸۰</sup> سبکی می نویسد:

چه بسیار افرادی که جارحان، آن ها را تنها به سبب این که به عقیده ای متفاوت گرایش داشتند، جرح کرده اند.<sup>۸۱</sup>

نمونه بارز آن متروک دانستن بخاری توسط ابوزرعه و ابوحاتم به خاطر اعتقاد وی به مسأله حادث بودن لفظ است.<sup>۸۲</sup> احمد بن حنبل، حسین بن علی کرابیسی را که با او ارتباطی وثیق داشت، به خاطر اعتقاد متفاوتش در مسأله خلق قرآن، طرد کرد و دوستی شان به

۷۶. همان، ج ۲، ص ۱۵۴.

۷۷. همان، ج ۲، ص ۱۵۶.

۷۸. همان، ج ۲، ص ۱۶۰.

۷۹. همان، ج ۲، ص ۲۹۱.

۸۰. فتح المغیث بشرح الفیه الحدیث، ج ۳، ص ۳۲۹.

۸۱. طبقات الشافعیه الکبری، ج ۲، ص ۱۲.

۸۲. الاقتراح فی بیان الاصطلاح، ص ۲۹۱.

عداوت تبدیل شد تا جایی که هریک، دیگری را طعن می‌کرد.<sup>۸۳</sup> مالک نیز، محمد بن اسحاق را «دجال دجاجله» می‌خواند؛ با این که ابن اسحاق، به اعتراف ابن عبدالبر، فردی صدوق و حافظ بود. ابن عبدالبر، دلیل این اظهار نظر مالک را تشیع ابن اسحاق دانسته است.<sup>۸۴</sup> از همین روست که ابن حجر عسقلانی می‌نویسد:

باید در سخن کسانی که جارح هستند و نسبت به مجروح عداوتی دارند، توقف کرد و زود سخن آنان را نپذیرفت.<sup>۸۵</sup>

سلیمان تیمی، سعید بن ابی عروبه و استاد او قتاده را به خاطر اعتقادشان به قدر انکار کرده است.<sup>۸۶</sup> ابن قاسم، ابن وهب را به اخباری‌گری متهم کرده و ابن وهب، ابن قاسم را به رأی‌گری متهم کرده و مردم را از شنیدن احادیث او نهی نموده است.<sup>۸۷</sup> ابن معین، طاوس را به خاطر شیعه بودنش؛ ابو عثمان نهدی را به خاطر عضویتش در شرطه؛ زهری را به خاطر ولایتش بر خراج بنی امیه و اوزاعی را به خاطر سپاهی بودنش تضعیف کرده است.<sup>۸۸</sup>

### ۲-۳. ابهام در تعریف بدعت کبری و صغری

یکی از تلاش‌های اهل سنت برای ابهام‌زدایی از مفهوم بدعت و نزدیک‌تر ساختن آن به واقعیات موجود در متون روایی، تقسیم بدعت به دو قسم صغری و کبری است.<sup>۸۹</sup> او ذیل ترجمه ابان بن تغلب، پس از توثیق وی می‌نویسد:

فلقائل أن يقول: كيف ساغ توثيق مبتدع وحد الثقة العدالة والاتقان؟ فكيف يكون عدلاً من هو صاحب بدعة؟ وجوابه أن البدعة على ضربين: فبدعة صغرى كغلو التشيع، أو كالتشيع بلا غلو ولا تحرف، فهذا كثير في التابعين وتابعيهم مع الدين والورع والصدق. فلو رد حديث هؤلاء لذهب جملة من الآثار النبوية، وهذه مفسدة بينة. ثم بدعة كبرى، كالرفض الكامل والغلو فيه والحط على أبي بكر وعمر رضي الله عنهما والدعاء إلى ذلك، فهذا النوع لا يحتاج بهم ولاكرامة.<sup>۹۰</sup>

۸۳. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۵۸؛ ج ۴، ص ۴۱۰.

۸۴. جامع بیان العلم وفضله، ج ۲، ص ۱۵۶.

۸۵. لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۶.

۸۶. جامع بیان العلم وفضله، ج ۲، ص ۱۵۹.

۸۷. همان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۸۸. همان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۸۹. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۹.

۹۰. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶.

اما این تقسیم نه تنها حلال مشکل نیست، بلکه ابهامات دیگری بر آن می‌افزاید. مهم‌ترین این ابهامات این است که این تقسیم بندی نه در کتاب و نه در سنت است و خود نوعی بدعت است. دیگر این که صغیر و کبیر اموری نسبی هستند و هر صغیری، نسبت به امری کوچک‌تر از خود، کبیر محسوب می‌شود و برعکس. لذا برای تمیز صغیر و کبیر باید مقیاس معینی در میان باشد؛ در حالی که چنین مقیاسی در تقسیم بدعت به صغیره و کبیره دیده نمی‌شود. از این گذشته در حوزه عمل نیز این تقسیم بندی دردی را دوا نکرده است؛ برای مثال، ذهبی در توجیه علت عدم نقل بخاری از علی بن هاشم، به این مسأله استناد جسته است که علی بن هاشم در تشیع غلو داشت،<sup>۹۱</sup> اما با این حال مسلم از او حدیث نقل کرده است.<sup>۹۲</sup> ملاحظه می‌شود که تقسیم بندی ذهبی هر چند در توجیه کار بخاری ظاهراً کارساز شده، ولی نمی‌تواند علت نقل مسلم از او را توجیه کند؛ زیرا بالاخره علی بن هاشم یا غالی در تشیع هست یا نیست؛ اگر هست، چرا مسلم از او روایت کرده و اگر نیست، چرا بخاری از او روایت نکرده است؟ ذهبی در توجیه عمل بخاری می‌نویسد:

بخاری از روافض بسیار دوری می‌کرد؛ گویی از اعتقاد آن‌ها به تقیه می‌ترسید، در حالی که از قدریه و جهمیه این اندازه دوری نمی‌کرد؛ زیرا آن‌ها به رغم بدعتشان، به راست گویی پای بند بودند.<sup>۹۳</sup>

حال، جای این سؤال است که اگر بخاری از تقیه روافض می‌ترسید، چرا از سایر شیعیان، حدیث آورده؛ زیرا اندیشه تقیه فقط مربوط به روافض (تندروان شیعه) نیست، بلکه یک اعتقاد شیعی است و همه شیعیان بدان اعتقاد دارند. در ثانی افراد غیر شیعی هم گاه تقیه کرده‌اند که بخاری از نقل روایت آن‌ها ترسی نداشته؛ برای مثال یحیی بن معین در ماجرای محنت تقیه کرد.<sup>۹۴</sup> با این حال، بخاری روایات او را آورده است.<sup>۹۵</sup> ابن سعد، خالد بن مخلد قطوانی را مفرط در تشیع دانسته،<sup>۹۶</sup> با این حال بخاری از او حدیث آورده است.<sup>۹۷</sup>

۹۱. همان، ج ۳، ص ۱۶۰.

۹۲. الجامع الصحیح، ج ۶، ص ۱۸۰.

۹۳. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶۰.

۹۴. الجرح والتعديل، ص ۱۷۱.

۹۵. الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۱۵۴؛ ج ۴، ص ۲۱۷ و ۲۴۰.

۹۶. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۴۰۶.

۹۷. الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۲۲، ۵۷، ۶۰، ۱۷۳؛ ج ۲، ص ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۱۴ و ...



## ۳-۳. دوگانگی در تعیین مصادیق ساب سلف

یکی از مؤلفه‌های مهم در تعریف مبتدع در آثار اهل سنت، عدم تعرض به سلف صالح و صحابه است؛ اهل سنت، هم در تعریف تشیع و هم در بیان شرایط نقل روایت از راوی مبتدع، بر این عنصر سخت تأکید کرده‌اند. اما ملاحظه شیوه برخورد اهل سنت با افرادی که به صحابه تعرض می‌کردند، نشان از دوگانگی عمیقی در این عرصه دارد؛ گویی این معیار تنها برای جرح راویان شیعی ساخته شده و هر راوی شیعی که به نحوی به رفتار یا گفتار برخی از صحابه تعرض کرده، با استناد به این قاعده، روایتش متروک شده است، در حالی که با راویان سایر فرق، از جمله ناصبیان، چنین برخوردی نشده است. یحیی بن معین می‌نویسد:

کل من شتم عثمان او طلحه او احداً من اصحاب رسول الله دجال لایکتب عنه.<sup>۹۸</sup>

ابن مبارک، روایات عمرو بن ثابت را، تنها به این دلیل که در نکوهش برخی از اسلاف سخن گفته، رد می‌کرد.<sup>۹۹</sup> ابن حجر، از هارون و شریک نیز نقل کرده که گفته‌اند:

سخن هر صاحب بدعتی شنیده می‌شود تا زمانی که به بدعتش دعوت نکند؛ مگر رافضه.<sup>۱۰۰</sup>

اعظمی در توجیه دلیل سخت‌گیری بر راوی ساب سلف می‌نویسد:

ساب سلف روایتش پذیرفته نمی‌شود؛ چون چنین کسی از دروغ بستن بر پیامبر ایمن نیست.<sup>۱۰۱</sup>

در حالی که مشخص نیست چه ملازمه‌ای بین دروغ بستن بر پیامبر و سب صحابه وجود دارد؟ آیا چنین ملازمه‌ای را عقل تأیید می‌کند؟ وقتی از مالک می‌پرسند که چرا از داود بن حصین و ثور بن یزید روایت کردی در حالی که آن دو قدری بودند؟ در پاسخ گفت: «برای آن که برای آن‌ها آسان‌تر بود که از آسمان به زمین بیفتند، تا این که دروغ بگویند».<sup>۱۰۲</sup> ملاحظه می‌شود که هیچ ملازمه‌ای بین قدری بودن و دروغ‌گویی نیست. در ثانی اگر هر ساب سلفی

۹۸. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۰۹.

۹۹. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، ج ۱، ص ۳۲۷.

۱۰۰. همان، ج ۱، ص ۳۲۸.

۱۰۱. دراسات فی الجرح والتعدیل، ص ۱۵۰.

۱۰۲. مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۴.

روایتش پذیرفته نشود، پس چرا در روایات ناصب‌بان چندان سختگیری نمی‌شود؟ مگر نه این است که ناصب‌بان، اهل بیت رسول خدا را که برخی از ایشان، از برترین صحابه آن حضرت هستند، سب می‌نمایند؟ برای نمونه، جوزجانی که در سب و لعن علی علیه السلام سرآمد اهل شام بود،<sup>۱۰۳</sup> و ابن حبان، او را حریری‌المذهب<sup>۱۰۴</sup> معرفی می‌کرد،<sup>۱۰۵</sup> نه تنها متروک نشده، بلکه بر وثاقت او تأکید شده<sup>۱۰۶</sup> و به عنوان یکی از ارکان علم رجال اهل سنت به شمار رفته و کتاب *احوال الرجال* او از مصادر اولیه رجالی اهل سنت به شمار می‌رود. یا شخص حریزبن عثمان - که روزانه هفتاد بار علی علیه السلام را لعن می‌کرد<sup>۱۰۷</sup> - در منابع اهل سنت توسط افرادی چون ابن حنبل، عجللی، یحیی قطان، ذهبی و دیگران<sup>۱۰۸</sup> توثیق شده و افرادی چون بخاری، ابن ماجه، ترمذی و ابوداود از او حدیث نقل کرده‌اند.<sup>۱۰۹</sup>

### ۳-۴. ابهام در معیار تقویت بدعت

یکی دیگر از شروط روایت از مبتدعه که مبنای عمل برخی محدثان سنی شده، مسأله عدم تقویت بدعت است؛ به این معنا که اگر روایتی که راوی بدعت‌گذار نقل می‌کند، موافق بدعت او باشد، آن روایت مردود است، اما اگر به بدعت او ارتباطی نداشته باشد، پذیرفته می‌شود.<sup>۱۱۰</sup> هر چند بر اصل این قاعده اشکالات اساسی وارد است، اما در مقام عمل نیز عالمان اهل سنت، تنها در برخورد با راویان شیعی بدان پای بند بوده و در برخورد با سایر فرق، چندان به این قاعده اعتنایی نکرده‌اند؛ گویی هدف از تولید این قاعده نیز مخالفت با برخی روایات خاص شیعی بوده است. مهم‌ترین اشکالی که بر اصل این قاعده وارد است، تناقض موجود در آن است. واضعان این قاعده بر این باورند که اگر راوی مبتدع، در گفتار راست‌گو و روایاتش در بین مردم رواج داشته باشد، در این صورت آن دسته از روایات ایشان که در

۱۰۳. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۲؛ مقدمه فتح الباری، ج ۲، ص ۴۰۴؛ العتب الجمیل علی اهل الجرح والتعدیل، ص ۱۲۲.

۱۰۴. منظوری از حریری‌المذهب، پیروان حریزبن عثمان است که به دشمنی با علی علیه السلام معروف بود؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۲.

۱۰۵. الثقات، ج ۸، ص ۸۱.

۱۰۶. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۵.

۱۰۷. المجروحین، ج ۱، ص ۲۶۸.

۱۰۸. الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۴۵۲؛ معرفة الثقات، ج ۱، ص ۲۹۱؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۷۳.

۱۰۹. الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۱۶۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۵۱.

۱۱۰. احوال الرجال، ص ۳۲.

تقویت بدعتشان نباشد، پذیرفته می‌شود، اما در باره روایاتی که مایه تقویت بدعت آن‌هاست، مورد اتهام هستند و این روایات پذیرفته نمی‌شود.<sup>۱۱۱</sup> حال جای این پرسش است که اگر راوی‌ای راست گو باشد، به چه دلیل نمی‌توان سخنی را که موافق عقیده اوست، از او پذیرفت؟ چطور می‌شود صفت «صدق» و «کذب» در یک نفر جمع شود؟ اگر راوی، راست‌گو و مورد اعتماد باشد، دلیلی ندارد که روایات او در موضوع خاصی پذیرفته نشود. از سوی دیگر، نتیجه پذیرش این قاعده، ابطال کل سنت نبوی است؛ چه این که هر راوی‌ای که اهل اجتهاد باشد، خود را اهل سنت و دیگران را اهل بدعت می‌داند. از سوی دیگر هیچ راوی‌ای نیست؛ مگر این که به مذهبی گرایش پیدا کرده باشد و اگر چنین باشد که روایت راوی شیعه را در موضوع فضایل علی علیه السلام نپذیریم، آن هم تنها به این دلیل که مؤید بدعت اوست، بر همین اساس روایات راوی سنی هم در باره ابوبکر و عمر پذیرفته نمی‌شود؛ چون مؤید بدعت اوست. بر این اساس روایاتی که سلفیان در تأیید تفویض نقل کرده‌اند، نباید پذیرفته شود و بر همین منوال، روایت مالکیان در تأیید مذهب مالکی و روایت شافعیان در تأیید مذهب شافعی و... نیز نباید پذیرفته شود که نتیجه چنین کاری، ابطال جمیع سنت نبوی است.<sup>۱۱۲</sup> در مقام عمل نیز تنها در حوزه راویان شیعی به این قاعده عمل شده و در باره سایر راویان چندان توجهی بدان نشده است؛ چنان که قیس بن ابی حازم ناصبی، در صحیح بخاری حدیثی از طریق عمرو عاص از پیامبر نقل کرده که در آن عبارت «آل ابی طالب» را به «آل ابی» تغییر داده و حدیث را موافق مذهب خود کرده است، بخاری نیز با علم به این که او ناصبی بوده و حدیث نیز موافق مذهب اوست، این روایت را نقل کرده است.<sup>۱۱۳</sup>

### ۳-۵. دوگانگی در تعریف مستحل کذب

یکی دیگر از شروط روایت از مبتدعه، عدم اعتقاد راوی بر جواز کذب در تأیید مذهب خویش است. هر چند اصل این قید صحیح و معتبر به نظر می‌رسد، اما در مقام عمل، همچون سایر قیود، با آن برخوردی دوگانه صورت گرفته است. این قید در باره همه راویان، به طور یکسان اعمال نشده و در مواردی نیز به طور ناروا به عده‌ای نسبت داده شده است؛ برای مثال اهل سنت، روایات خطابییه را که یکی از فرق شیعه هستند که حتی خود شیعیان،

۱۱۱. همان.

۱۱۲. فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی، ص ۲۲۱.

۱۱۳. دراسات فی الجرح والتعدیل، ص ۱۵۲.

روایات ایشان را نمی‌پذیرند، با استناد به همین قید، مردود اعلام کرده‌اند،<sup>۱۱۴</sup> اما در مقام عمل، بیشتر روایات غیرخطابی شیعه را به دروغ‌گویی متهم ساخته و بدین ترتیب زمینه طرد روایات آن‌ها را فراهم ساخته‌اند. ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه می‌گوید: «شهادت اهل اهواء قابل پذیرش است؛ مگر خطاییه و قدریه»<sup>۱۱۵</sup> توجیه وی این است که این دو گروه، از دروغ‌گویی باکی ندارند؛ در حالی که به هنگام عمل به گونه دیگری برخورد می‌شود؛ علی بن عاصم، نزد معتصم عباسی حدیثی از عمرو بن عبید قدری خواند. معتصم گفت: «آیا نمی‌دانی عمرو بن عبید قدری مذهب است؟ و آیا خودت روایت نکرده‌ای که قدریه مجوس این امت هستند؟» علی بن عاصم گفت: «این‌ها را می‌دانم، اما من از او روایت کردم؛ چون او در حدیث، ثقه و راست‌گواست.»<sup>۱۱۶</sup> و این گونه در باره فرقه‌های غیرشیعی، سختگیری به تسامح و تساهل تبدیل می‌شود. از سوی دیگر خوارج را تنها با استناد به این دلیل که آن‌ها مرتکب کبیره را کافر قلمداد می‌کردند، به صداقت و راست‌گویی متصف ساخته و زمینه پذیرش روایات آن‌ها را در منابع خویش فراهم ساخته‌اند.<sup>۱۱۷</sup> در حالی که این درست است که خوارج، مرتکب کبیره را کافر قلمداد می‌کردند، اما دروغ‌گویی در تأیید مذهب خود را گناه تلقی نمی‌کردند؛ ابن حجر عسقلانی از برخی از تائبان خوارج نقل کرده است که خوارج، هرگاه چیزی را دوست می‌داشتند، برایش حدیثی می‌ساختند.<sup>۱۱۸</sup> ملاحظه می‌شود که دوگانگی در مواجهه با مبتدعان در این شرط نیز هویدا است.

### ۳-۶. ابهام در مفهوم ضرورت در پذیرش روایات راویان مبتدع

از جمله اشکالات قاعده بدعت، ابهام در مفهوم ضرورت در پذیرش روایات مبتدعان است؛ پیش‌تر گفته آمد که برخی بر این باورند که روایت مبتدع تا حد امکان مورد استناد قرار نمی‌گیرد؛ مگر این که ضرورتی در میان باشد.<sup>۱۱۹</sup> مفهوم مبهم ضرورت، از دو جهت می‌تواند کلیت این قاعده و سلامت آن را مخدوش سازد؛ نخست این که منظور از ضرورت چیست و تشخیص آن بر عهده کیست؟ دیگر این که مفهوم مبهم ضرورت، استقلال سنت را زیر سؤال

۱۱۴. المستصفی، ص ۱۲۷.

۱۱۵. الکفایه فی علم الروایه، ص ۱۵۴.

۱۱۶. همان، ص ۲۰۰.

۱۱۷. مقدمه فتح الباری، ص ۴۳۲؛ تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۳۲۳.

۱۱۸. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۲۸.

۱۱۹. مقدمه فتح الباری، ص ۳۸۵؛ البدعة و اثرها فی الدرایة و الروایة، ص ۸۸.

می برد و راه را بر برخوردهای سلیقه‌ای با روایات باز می‌کند؛ پس هر محدثی که روایتی را با باورهای خود مخالف تلقی کند، فقط به خاطر این که در پذیرش این روایت، ضرورتی وجود ندارد؛ حکم به طرد آن می‌کند و هر روایتی را از هر مبتدعی، مخالف نظرات و دیدگاه‌های خود نبیند، به حکم ضرورت، حکم به اخذ آن روایت می‌دهد و بدین سان سنت رسول خدا دستخوش آرا و عقاید محدثان شده و راه تفسیر به رأی سنت باز می‌شود.

### ۷-۳. مخالفت قاعده بدعت با سیره سلف

بر اساس قرآن و سنت، شکی نیست که بدعت گذاری امری مذموم است؛ اما این که آیا می‌توان آن را در ارزش گذاری راویان دخیل دانست، نه دلیلی در قرآن دارد، نه شاهدهی در سنت پیامبر. آنچه که از ظاهر آیات و روایات در مسأله خبر واحد می‌توان برداشت کرد، این است که راوی باید عادل و ضابط باشد. اما آیا بدعت گذار بودن راوی، مخل عدالت یا ضبط اوست؟ در این که بدعت گذار بودن، ارتباطی به ضبط راوی ندارد، تردید نیست. اما این مسأله که بدعت گذار بودن راوی مخل عدالت او باشد، محل تردید است و چون مستندی در قرآن و سنت ندارد، لذا باید به سیره سلف صالح اقتدا شود. ملاحظه نحوه مواجهه صحابه و تابعان با روایات یکدیگر نشان دهنده آن است که ظاهراً آنان در پذیرش روایات راویان، برای بدعت وی جایگاهی قایل نبودند. صحابه پیامبر، با وجود اختلافات فراوان عقیدتی، نه هم را به بدعت متهم می‌کردند و نه به دلیل اندیشه متفاوت هم کیش خود، از شنیدن روایات او نهی می‌کردند. محدثان بزرگ نیز در ارزیابی روایات راوی، چندان به عقاید او کاری نداشتند؛ این بخاری است که در صحیح خود از ۷۹ راوی متهم به بدعت، حدیث نقل کرده است.<sup>۱۲۰</sup> مسلم، ترمذی، نسائی، ابوداود و سایر محدثان بزرگ سنی نیز روایات راویان متهم به بدعت را در آثار خود آورده‌اند. به طور کلی یکی از عوامل طرح مسأله بدعت و شکل گیری قواعد پیرامون آن، همین ورود روایات مبتدعان در منابع حدیثی معتبر بود؛ چه اگر از همان ابتدا، بنا بر دخالت دادن مذهب راوی در ارزیابی روایت او می‌بود و همه محدثان متقدم، بر همین منوال رفتار می‌کردند، دیگر نیازی به بحث‌های درازدامن بعدی نمی‌شد تا شخصی چون ذهبی چند قرن بعد از بخاری مجبور شود بدعت را به دو قسم تقسیم کند. لذا به نظر می‌رسد مسأله دخالت دادن مذهب راوی در ارزیابی روایات راویان، خود بدعتی است که به تدریج جای سنت را گرفته است.

۱۲۰. البدعة و اثرها فی الدراریة و الروایة، ص ۱۴۵.

## ۳-۸. ابهام در مصادیق مبتدع

اشکال دیگر قاعده بدعت، ابهام‌های بسیار در تعیین مصادیق مبتدعان است که باعث به وجود آمدن اختلاف نظرهای جدی شده و به جرأت می‌توان گفت که منشأ شکل‌گیری بسیاری از مذاهب شده است؛ برای مثال، دلیل عدم نقل بخاری از علی بن هاشم، غلو او در تشیع عنوان شده، در حالی که مسلم از او روایت کرده است. حال جای این سؤال است که اگر او مبتدع است، چرا مسلم از او روایت کرده و اگر نیست، چرا بخاری روایتش را ترک گفته است؟ ذهبی تلاش می‌کند تا این مسأله را توجیه کند. اما توجیه او نه تنها کمکی به رفع ابهام نمی‌کند، بلکه بر ابهام مطلب می‌افزاید. او می‌نویسد: «بخاری، روایت وی را به خاطر غلو او ترک کرده؛ زیرا بخاری از روافض بسیار دوری می‌کرد؛ گویی از اعتقاد آن‌ها به تقیه می‌ترسید؛ در حالی که از قدریه و خوارج و جهمیّه اینقدر دوری نمی‌کرد؛ زیرا آن‌ها علیرغم بدعتشان پای بند به راست‌گویی بودند.»<sup>۱۲۱</sup> جای این پرسش است که چرا مسلم چنین ترسی نداشته است؟ شرایط مسلم با شرایط بخاری چه تفاوتی داشت که او از تقیه می‌ترسید، اما مسلم نمی‌ترسید؟ دیگر این که آیا همه رافضیان دروغ‌گو بودند؟ و آیا در بین سایر مبتدعان، از قدریه و خوارج و ... هیچ دروغ‌گویی وجود نداشت؟ اگر بخاری از روافض می‌ترسید، چرا از خالد بن مخلد قطنوانی - که ابن سعد او را مفرط در تشیع می‌دانست - حدیث نقل کرده است؟

## نتیجه

از آنچه گفته آمد موارد زیر را به مثابه رهاورد پژوهش تقدیم می‌دارد:

۱. با وجود بحث‌های درازدامنی که در منابع سنی در تعریف بدعت آمده، تا کنون تعریف جامع و مانعی از این اصطلاح ارائه نشده است.
۲. طرد روایات راویان مبتدع به اجماع عالمان، امری نامعقول و فاقد مستند صحیح شرعی است که لزوم محافظت از سنت نبوی و اتباع از سیره عالمان سلف، بطلان این دیدگاه را تأیید می‌کند.
۳. فقدان وضوح لازم در تعریف بدعت، که راه را بردخالت اختلافات شخصی و مذهبی در ارزیابی راویان باز می‌کند، و نیز فقدان معیاری استوار در تشخیص بدعت صغری و کبری

۱۲۱. *دراسات فی الجرح والتعديل*، ص ۱۵۵.

به همراه ابهاماتی دیگر در برخی قیود این قاعده، از مهم‌ترین ایرادهای آن است که کلیت آن را به بوته تردید می‌افکند.

۴. برخورد دوگانه با راویان ساب سلف و نیز برخوردهای سلیقه‌ای با راویان مستحل کذب در منابع سنی، حاکی از ناتوانی قاعده بدعت در ضابطه‌مند کردن روایت از راویان مذاهب مخالف نزد اهل سنت است. گذشته از این، مخالفت این قاعده با سیره علمای سلف، از جدی‌ترین ایرادات این قاعده به شمار می‌رود.

### کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- الاجتهاد فی علم الحدیث، علی نایف بقاعی، بیروت: دارالبشائر، ۱۴۱۹ق.
- احوال الرجال، ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، تحقیق: صبحی البدری، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۵ق.
- الاستدکار، یوسف بن عبدالله بن عبدالبر، تحقیق: سالم محمد عطا و محمد علی معوض، بیروت: دارالکتب، ۲۰۰۰م.
- الاعتصام، ابواسحاق شاطبی، تحقیق: محمد قشیر، دمام: دار ابن جوزی، ۱۴۲۹ق.
- الاقتراح فی بیان الاصطلاح، محمد بن علی بن دقیق، تحقیق: عامر حسن صبری، بیروت: دارالبشائر، ۱۴۲۷ق.
- الامام البخاری و منهجه فی الجرح و التعديل، مصعب بن عطاء الله الحائک، ریاض: مکتبه الملك فهد، ۱۴۲۸ق.
- الامر بالاتباع والنهی عن الابتداع، عبدالرحمن سیوطی، تحقیق: مشهور حسن سلمان، بی‌جا: دار ابن قیم، ۱۹۹۰م.
- الايضاح والتكمیل علی ضوابط الجرح و التعديل، رمضان بن احمد مصراتی، طرابلس: دارالاستقامة، ۱۴۳۴ق.
- البدعة و اثرها فی الدراية و الرواية، عائض بن عبدالله قرنی، بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۲۴ق.
- تاج العروس، مرتضی زبیدی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
- تأویل مختلف الحدیث، عبدالله بن مسلم بن قتیبہ، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی‌تا.
- تدرب الراوی فی شرح تقریب النواوی، عبدالرحمن سیوطی، ریاض: دارالعاصمة، ۱۴۲۴ق.

- تذكرة الحفاظ، محمد بن احمد ذهبى، بيروت: دار احياء التراث العربى، بى تا.
- تقريب التهذيب، احمد بن حجر عسقلانى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٥ق.
- تهذيب التهذيب، احمد بن حجر عسقلانى، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٤ق.
- تهذيب الكمال، يوسف مزى، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: الرساله، ١٤١٣ق.
- الثقات، ابوحاتم محمد بن حبان، حيدرآباد دكن: مؤسسه الكتب الثقافيه، ١٣٩٣ق.
- جامع بيان العلم وفضله، يوسف بن عبدالله بن عبدالبر، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٣٩٨ق.
- الجامع الصحيح، مسلم بن حجاج، بيروت: دارالفكر، بى تا.
- الجامع الصحيح، محمد بن اسماعيل بخارى، بيروت: دارالفكر، ١٤٠١ق.
- جامع العلوم والحكم، احمد بن رجب حنبلى، تحقيق: معروف زريق، بيروت: دارالجيل، ١٤١٧ق.
- الجرح والتعديل، جمال الدين قاسمى، تحقيق: محمد عبدالحكيم القاضى، قاهره: دارالحديث، بى تا.
- الجرح والتعديل، عبد الرحمن بن ابى حاتم رازى، بيروت: داراحياء التراث، اول، ١٣٧١ش.
- الجرح والتعديل، حسين ابولبابه، رياض: داراللواء، اول، ١٩٧٩م.
- جواهر الاصول فى علم حديث الرسول، محمد فصيح هروى، تحقيق: ابوالمعالى مباركفورى، بمبئى: الدارالسلفيه، بى تا.
- حاشية ابن قطلوبغا على شرح نخبة الفكر، قاسم بن قطلوبغا، رياض: دارالوطن، ١٤٢٠ق.
- حاشية لقط الدرر بشرح متن نخبة الفكر، عبدالله بن حسين خاطر السمين، بى جا، بى نا، بى تا.
- دراسات فى الجرح والتعديل، محمد ضياء الرحمن اعظمى، مدينه: مكتبة الغرباء الاثريه، ١٤١٥ق.
- سرالسلسله العلويه، سهل بن عبدالله ابونصر بخارى، تحقيق: محمد صادق بحر العلوم، نجف: حيدريره، ١٤١٣ق.
- سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوينى، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دار الفكر.
- سنن الترمذى، محمد بن عيسى ترمذى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٣ق.



- سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبى، تحقيق: شعيب الارنؤوط، بيروت: الرساله، ١٤١٣ق.
- شرح صحيح مسلم، يحيى بن شرف نووى، بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ق.
- الصحاح، اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: احمد عبدالغفور العطار، بيروت: دارالعلم للملايين، ١٤٠٧ق.
- الضعفاء الكبير، محمد بن عمرو عقيلي، تحقيق: عبدالمعطي قلعه جى، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١١ق.
- طبقات الشافعيه الكبرى، عبدالوهاب سبكي، تحقيق: محمود محمد الطناحي، عبدالفتاح محمد الحلو، بي جا: دار احياء الكتب العربيه، بي تا.
- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، بيروت: دار صادر، بي تا.
- العتب الجميل على اهل الجرح والتعديل، محمد بن عقيل الحسينى، تحقيق: حسن سقاف، عمان: دار الامام النووى، ١٤٢٨ق.
- عمدة القارى، محمود بن احمد عينى، بيروت: دار احياء التراث العربى، بي تا.
- العين، خليل بن احمد فراهيدى، تحقيق: مهدى مخزومى و ابراهيم سامرائى، قم: دار الهجرة، ١٤٠٩ق.
- فتح البارى بشرح صحيح البخارى، احمد بن حجر عسقلانى، بيروت: دار المعرفه، بي تا.
- الفتح المبين بشرح الاربعين، احمد بن حجر عسقلانى، تحقيق علاء الطوخى الطواف، دمشق: دار البيروتى، ١٤٢٧ق.
- فتح المغيـث بشرح الفية الحديث، محمد بن عبدالرحمن سخاوى، تحقيق: على حسين على، قاهره: مكتبه السنه، ١٤٢٤ق.
- فتح الملك العلى بصحة حديث باب مدينة العلم على، احمد بن محمد غمارى، تحقيق: عمار عبدالامير الفهداوى، قم: دليل ما، ١٤٢٨ق.
- القاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروزآبادى، بي جا: بي نا، ١٤٠٧ق.
- الكامل فى ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدى، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩ق.
- الكفايه فى علم الروايه، احمد بن على خطيب بغدادى، تحقيق: احمد عمر هاشم، بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤٠٥ق.
- لسان العرب، محمد بن مكرم بن منظور، قم: نشر ادب الحوزه، ١٤٠٥ق.
- لسان الميزان، احمد بن حجر عسقلانى، بيروت: اعلمى، ١٩٧١م.

- المدخل الى دراسة علم الجرح والتعديل، عبدالمجد الغورى، بيروت: دار ابن كثير، ١٤٢٨ق.
- المجروحين، ابوحاتم محمد بن حبان، تحقيق: محمود ابراهيم زيد، بي جا: بي نا، بي تا.
- مجمع البحرين، فخرالدين طريحي، تهران: مرتضوى، ١٣٦٢ش.
- مجموعة الفتاوى، احمد بن تيميه، بي جا، بي نا، بي تا.
- مجموع رسائل جمهرة رجال الجرح والتعديل، بشير ضيف جزائرى، بيروت: دار الكتب العلميه، ٢٠١١م.
- المستصفي، محمد غزالى، تحقيق: محمد عبدالسلام عبدالشافى، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤١٧ق.
- المسند، احمد بن حنبل، بيروت: دار صادر، بي تا.
- معجم مقاييس اللغه، احمد بن فارس، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، بيروت: مكتبه اعلام الاسلامى، ١٣٨٩ش.
- معرفة الثقات، احمد بن عبدالله العجلى، مدينه منوره: مكتبه الدار، ١٤٠٥ق.
- مفردات الفاظ القرآن، حسين بن محمد راغب اصفهانى، تحقيق: صفوان عدنان داوودى، قم: طليعه نور، ١٤٠٤ق.
- المقدمه، عثمان بن عبدالرحمن بن صلاح، صيدا: المكتبة العصريه، ٢٠٠٣م.
- مقدمه فتح البارى، احمد بن حجر عسقلانى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ق.
- المنتخب فى علم الحديث، ابراهيم بن محمد طبرى، تحقيق: عواد الخلف، بيروت: العنوان، ١٤٣٣ق.
- المنهج الاسلامى فى الجرح والتعديل، فاروق حماده، رباط: مكتبة المعارف، ١٤٠٢ق.
- الموافقات، ابواسحاق شاطبى، تصحيح: مشهور بن حنين آل سلمان، مصر: دار ابن عفان، ١٤٢١ق.
- الموطأ، مالك بن انس، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٦ق.
- ميزان الاعتدال، محمد بن احمد ذهبى، تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت: دارالمعرفه، ١٣٨٢ق.
- النهايه فى غريب الحديث والاثر، مبارك بن محمد بن اثير، تحقيق: احمد الزاوى و محمود الطناحى، قم: اسماعيليان، ١٣٦٤ش.